

خلجیان معاصر امیر خسرو بلخی و هویت تاریخی ایشان

پیوستگیهای فرهنگی مردم افغانستان با مردم نیم قاره هند از زمان قبل تاریخ آغاز میشود و این مطلب از مقارنه و شباهت آثار مکشوفه عصر پیش از تاریخ در وادی سند و ارغنداب و هیرمند ثابت می آید، و این روابط با هجرت قبایل آریایی از سرزمین آریانا (افغانستان کهن) به شمال هند در مدت سه و نیم هزار سال قبل تجدید و تحکیم میگردد، و بعد از آن بافتوح کوشانیان و هفتالیان (هیاطله) همین پیوستگی ها با انتقا لهای فرهنگی از خاک آریانا به نیم قاره هند دوام دارد و ما شاهد بسا از تأثیرها و تأثرهای فرهنگی و دینی و ادبی هستیم که از خاک افغانستان به نیم قاره و از آنجا بدین سو روی داده است.

فرهنگ خراسانی افغانستان، بعد از قرن هشتم با فتوح اسلامی به هند سرازیر شد و در مدت پنج قرن اول دوره اسلامی، غزنویان و غوریان توانستند آثار این فرهنگ را با ذخایر عظیم فکری و ادبی و فرهنگی بقلب هند و دهلی برسانند.

از جمله مردم افغانستان که بهند رفتند، افراد نظامی و رجال اداری قبیله خلجی بودند، که در آنجا دودمانهای حکمرانی و دسته های رجال لشکری و اداری را تشکیل دادند و در اواسط قرن هفتم هجری که اوقات زندگانی و شهرت امیر خسرو است، شاهان خلجی بر قسمت اعظم هندوستان شمالی حکمداری داشتند، و فرهنگی که این شاعر شیوا بیان در آن پرورش دید، مربوط به دوره حکمرانی این مردم که از افغانستان به نیم قاره هند رفته و دانش و فرهنگ و ذخایر فکری و ادبی خود را در تشکیل "فرهنگ اسلامی هند" بکار برده بودند.

درین گفتار هدف من تنها این سخن است که درباره اصالت و هویت تاریخی مردم خلجی و ریشه نسلی و لسانی ایشان تحقیقی بعمل آید و این مسئله روشتر گردد، که مردم خلجی حکمرانان شمال هند و معاصران امیر خسرو افغان بوده اند و آنچه ایشانرا ترك قلمداد کرده اند، از نظر دلایل تاریخی پایه استواری ندارد. و قول مؤلف تاریخ خلجیان، Kishori Saran Lal که خلجیان را از طوایف ترك شمرده (مقدمه این کتاب ص ۷ طبع کلکته ۱۹۶۷ م) در خور تأمل است.

در جلسه کانگرس تاریخ هند در سال (۱۹۳۹م) سخنگویی برین موضوع سخنرانی کرد که خلجیان ترك نبودند و این مقالت در کتاب رویداد آن کانگرس : The Proceedings of Indain History Cingress ۱۹۳۹ طبع و نشر گردید. ولی قبل ازین ایدوردتھوماس Edward Thomas محقق انگلیسی کتابی را بنام "وقایع شاهان افغانی دهلی" The chronicles of the Pathan Kings of Delhi در سنه (۱۸۷۱م) از لندن نشر کرده بود، که در آن دوره سلطنت دهلی را از (۱۱۹۳ م = ۵۸۹ ق تا ۹۶۲ ق = ۱۵۵۴ م) یعنی عهد شاهی پنج خانواده حکمرانان مسلمان هند :

معزیه - خلجیه - تغلقیه - سادات - لودیه (مشمول بر ۴۰ نفر حکمدار) و (۲۴) تن حکمرانان بنگال را همه بدین معنی عنوان حکمداران پتهان دهلی داده است^(۱) که اغلب این رجال و مؤسسان خاندانهای شاهی هند از مردم افغانستان و کسانی بودند، که با فاتحان غزنوی و غوری به نیم قاره هند رفته و ساکن شده اند.

اما سرولیسلی هیگ Sir Wolseley Haig جلد سوم کیمبریج هستری آف اندیا را در سنه (۱۹۲۸م) نشر کرد، که بر احوال حکمداران "ترك و افغان" در هند مشتمل است و او خلجیان را باقید احتیاط منسوب و مشهور به افغان دانسته و گوید:

"چون در هند نژاد دوم ایان پدید آمد، انتساب خود را به عرق ترکی رد میکردند^(۲)".
از حدود سال (۶۰۲ هـ ق) یعنی بعد از شهادت سلطام معزالدین محمد سام بسا رجال و شاهان افغانی را در هند می یابیم که برخی از عرق خال پښتو زبان افغانی و جمعی نیز کسانی بودند که از نژاد ترکی در خاک و دربار افغانستان نشوونما یافته و با افغانان مخلوط و افغانی گشته اند، و بنابراین مؤرخان مانند تهوماس و اسلاف او از مؤرخان هند ایشانرا "افغان = پتهان" دانسته اند، و لو به ترك یا عرب هم نسبتی داشته اند.

مثلاً خضر خان پسر ملك سلیمان هنگامیکه در سال (۸۱۷ ق) دهلی را گرفت وی و اخلافش (بقول محمد قاسم فرشته) خود را به خانواده سادات منسوب داشتند. و یحیی بن احمد سهرندی چون تاریخ مبارکشاهی را در (۸۳۸ ق) بنام پسرش مبارکشاه نوشت و نیز مؤرخان دیگر مثل شمس سراج عقیف در تاریخ فیروزشاهی و مؤلف منتخب التواریخ عبدالقادر بدایونی، این خانواده شاهی را "سید" شمرده اند.

ولی همین محمدقاسم فرشته گوید: "ملك سلیمان قبل ازین هرگز دعوی سیادت نمیکرد^(۳)". و همین مطلب را مولوی احمدعلی هندی هم عیناً نوشته است^(۴).
در حالیکه ذکاء الله مؤرخ متأخر هندی باین مقصد تصریحی دارد، که ملك سلیمان و پسرش افغان بودند نه سید عربی نژاد^(۵).

چون درین مقاله موضوع کاوش و پژوهش ما تنها مسئله خلجی و در نسب ترکی ایشانست، از شرح و تفصیل نظایر و امثله دیگر میگذریم و گوئیم:

بادلایل تاریخی و لسانی که در دست است توان گفت که خلجی همین غلجی کنونی و نام بعضی قبایل افغانیست و همین ریشه در کلمات غرج = غرچه = غلچه و دیگر بسا کلمات تاریخی موجود است و "غ" و "خ" تبدیل گردیده، و غلجی بصورت خلجی در آمده است، و این تبدیل از قرون سوم و چهارم هجری در متون قدیم بنظر می آید.

رجال بزرگ خلجی که در هند امارت داشته و بعد از (۶۰۰ ق) در سرتاسر هندوستان شمالی و کوهسارهای شمالی بنگال به بسط دین اسلام و ثقافت خراسانی + اسلامی پرداخته اند^(۶) بموجب شرحی که منهاج سراج در طبقات ناصری داده، زایده از (۱۵) نفر اند و باز خانواده شاهان خلجی در دهلی از (۶۸۹ ق تا ۷۲۰ ق) حکم رانده اند، تمام ایشان از عرق همین غلجیان افغانی اند، که بنام ایشان خلج تاکنون هم در افغانستان، اماکن زیاد موسومست، مانند خلج (متصل گزیو روزگان شمال قندهار) و خلج^(۷) (وادی هلمند) و خلج غزنه که یاقوت نیز آنرا نزدیک غزنه در سرزمین زابلستان ذکر کرده است^(۸).

از روی تحلیل لسانی، خلجی یا غلجی یا غلزی همان غرزی یعنی کوهزاد است (غر در پښتو کوه + زی یعنی زاده) که در ملحقات شاهنامه (ص ۳۳ ح ۵) داستان يك كك کوهزاد^(۹) از سران افغان آمده و بقول ناظم ملحقات، در سرزمین زابل (بین غزنه و هلمند) در دشتی که بسوی هندوان راه داشت خرگاه نشین بود و کوهزاد عیناً ترجمه غرزی پښتو است، که این خرگاه نشینان غلجی (کوهزاد) اکنون هم در همین سرزمین باچنین وضع عژدی نشینی زندگی دارند.

این نام همانطوریکه در زبان پښتو (غرزی = غلجی = خلجی) است در زبان عربی غرج و در زبان دری

کوهزاد است، که تمام این کلمات معنی و ترکیب مشابهی دارد و این اصطلاح بسیار قدیمست زیرا پانینی Panini مؤسس گرامر سنسکریت (حدود ۳۵۰ ق م) قبایل مرکز و شمال روئیه گری Rohita-giri یعنی هندوکش را روئیه گیری یس Rohita-giries نامیده^(۱۰) که معنی آن همین کوهزاد یا غرزی = غلجی = خلجی باشد و ما میدانیم که هندیان این سرزمین را روه Roh گفتندی، و این کلمه را در حدود سنه (۹ ق) هیون تسنگ چینی نیز ضبط کرده و بعد از (۶۰۰ ق) مؤرخان هند، سرزمین افغانستان را از هرات تا حسن ابدال روه می‌گفتند^(۱۱) و خود افغانان سکنه آنرا روئیه خواندندی که معنی آن همان کوهزاد و غلجی = خلجی باشد. چنانچه در هندوستان جایی بنام روئیل کهند منسوب باین روئیه (کوهزاد) است که مسکن افغانان مهاجر بهند بود.

در اسمای بلاد و قبایل گاهی غ به خ تبدیل شده مانند خرخیز = قرغیز^(۱۲) یا ساغر کنونی جنوب غور، که منهاج سراج آنرا ساخر ضبط کرده است^(۱۳).

محمد قاسم فرشته با اظهار شك و تردید از طبقات اکبری نظام الدین احمد بخشی هروی نقل کرده که خلجیان از نسل قالج خان داماد چنگیز خان اند، ولی این سخن صحت ندارد، زیرا ما می بینیم که این خلجیان یا غلجیان سه قرن قبل از چنگیز، هم درین سرزمین زابلستان سکونت داشتند و مؤلف نامعلوم حدود العالم در (۳۷۲ ق) گوید:

"و اندر غزنین و حدود این شهرکها که یاد کردیم، جای ترکان خلج است و مردمانی اند باگوسفند بسیار و گردنده اند و بر هوا و گیاه خوار و مراعی و ازین ترکان خلج اندر حدود بلخ و تخارستان و بست و گوژگانان بسیارند"^(۱۴).

دلیل دیگر این مدعا چنین است که همین خلجیان به شهادت منهاج سراج، سا لها قبل از چنگیز و دامادش در هندوستان تا کوسهار شمال بنگال حکمران بوده اند، و مؤرخ مذکور، فصل جداگانه را در طبقه (۲۰) کتاب خود بر احوال ایشان نوشته است^(۱۵)، و او گوید که خلجیان از مردم حدود غزنه و گرمسیر بوده اند و ادنی اشارتی هم به ترکی بودن ایشان ندارد، ولی دیگر امرای ترکی نژاد را باصراحت ترکی می نامد. این خلج که در نسخه خطی حدود العالم بتحریف کاتبان خلج شده پیش از حدود العالم هم نزد جغرافیانگاران معروف بود، زیرا ابن خردادبه (۲۳۰ - ۲۳۴ ق) نیز از خلجیه نام برده و بین خلج و خلخ فرقی می‌گذارد و گوید:

"ترکان خلخ (خلخ) نزدیک طراز مساکن زمستانی دارند، و هم بدانطرف مراتع زمستانی خلجیه واقعست"^(۱۶).

ازین پدید می آید که قبایل گردنده (کوچی) خلجی در آن زمان در موسم زمستان مطابق عادت کنونی خویش در وادیهای گرمسیر (بقول ابن خردادبه به جرمیه = گرم فارسی و جدوم بلاذری و منهاج سراج) چراگاههای زمستانی داشته اند، چنانچه اکنون هم برخی ازیشان بدان نواحی روند، و ابن خردادبه هم مراتع ایشانرا باین طرف نهر آمو گوید. (ص ۳۱).

جغرافیانگار دیگر ابراهیم بن محمد اصطخری (حدود ۳۴۰ ق) می نویسد:

"خلج گروهی اند از اتراك (غالباً جمع ترك بفتحین) که درازمنه قدیم بسرزمین بین هند و سیستان در

پشت غور آمدند، ایشان رمه های گوسفند داشتند و زبان و لباس و قیافت به ترك ها می ماند"^(۱۷).

برخی از مستشرقان را عقیده برینست که این خلجیان از اقران هفتالیت اند. مارکوارت گوید:

"خلج یا خولج در منابع شامی (حدود ۵۵۴ م) بنام Khwlas ذکر شده و بعد از آن در سنه (۵۶۰ م) سفیر

زیمرکوس این نام را Xoliatai نگاشته است^(۱۸).

محمد بن احمد خوارزمی (۳۷۰ ق) گوید :

"خلج و ترکان کبجیه^(۱۹) در تخارستان دارای شان و شوکتی بوده اند"^(۲۰).

این خلجیان همواره با افغانان یکجا ذکر شده اند، که لابد قرابت مسکن و نژاد با هم داشته اند. ابو نصر محمد بن عبدالجبار عتبی (۴۱۴ ق) در شرح فتوح سبکتگین می نویسد : "افغانیه و خلج به سبکتگین اطاعت نموده و در خدمتش به عنف و اکراه داخل کرده شدند"^(۲۱). که ابن اثیر نیز عیناً همین روایت را آورده است^(۲۲). مینارسکی هم می نویسد که این مردم خلج اسلاف افغانان غلجی کنونی اند، که بارتولد و هیگ نیز در دائره المعارف اسلامی همین نظر را نوشته اند^(۲۳).

این سخن اکنون بیقین اقرب گردید. که خلجی یا غلجی را با زابل شاهان پیوستگی خواهد بود، زیرا ایشان در همین زابلستان که تاکنون مسکن قبایل غلجی است حکمرانی داشتند، و اشکال ایشان که بر مسکوکات منقوش است عیناً به قیافت کنونی جوانان غلجی که بینی های کشیده و چشمان پادامی و موی انبوه و ابدان ستبر و توانا دارند می ماند.

پس خلجی یا غلجی از بقایای آن ترکان و غزان نیستند که در عصر اسلامی به خراسان آمدند، بلکه قرنهای قبل از اسلام، قبایل آریایی نژاد کوهزاد کوچی در تخارستان و زابلستان حکمران بودند. که نامهای اسلاف ایشان کوشی در کوچی امروزی و سهاکه در سهاک کنونی قبایل غلجی زابلستان باقی مانده و همچنین ریشه نام هفتل و یفتل و هفتالی در نامهای اماکن دیده میشود^(۲۴) و همین کلمه غلجی (کوهزاد) در کوهساران بدخشان بشکل غلچه = غرچه موجود است، که در ادبیات دری هم انعکاس آن بمعنی مرد ساده دل و کوه نشین باقی بود، و ابو طیب مصعبی (حدود ۳۲۶ ق) شاعر عصر سامانیان بلخی گفت :

صدواند ساله یکی مرد غرچه

چرا شست و سه زیست آن مردتازی؟

نامهای کوچ و بلوچ که در ملحقات شاهنامه یکجا آمده و عرب آنرا بشکل های قفص و بلوص معرب کرده اند و کوچیان که جزو اعظم همین خلجی = غلجی اند در سرزمین آریانه دارای تاریخ قدیمترین به نظر می آیند و حتی برخی از اهل نظر را عقیده برانست که این کوچیان همان ایاکوچیئ سنگ نوشته های هخامنشی باشند^(۲۵)، که قبل از اختلاط آریاییان هفتالی درین سرزمین وجود داشته اند و همین مردم بودن که در قرن ۶ میلادی در افغانستان افزایش و نیرو یافته بر هند تاختند، نام ایشان بشکل "خان" در آنجا باقیمانده، که تاکنون هم در سر تاسر هند جزو لاینفک نام هر افغانست و باید گفت که خانان خلجی افغانی، ترک نبودند و برای این مقصد دلایل ذیل موجود است :

(۱)

محمود کاشغری (۴۶۶ ق) که خود مرد ترک شناس ترک نژادی بود گوید : "ترکمن ۲۴ قبیله اند، ولی دو

قبیله خلجیه که با ترکان مشابهت دارند، از جمله ایشان شمرده نمی شوند"^(۲۶) و بنابراین همین مرد لغوی و مؤرخ ترک، در جاییکه قبایل ترک را با استیفاء تمام بر شمرده و ضبط کرده است، نام خلج را در بین قبایل ترک نیآورده است.

(۲)

محمد بن نجیب بکران در حدود (۶۰۰ ق) چنین مینویسد : "خلج قومی از ترکان (شاید صحیح آن به

فتح‌تین باشد) از حدود خلیج بحدود زابلستان افتادند و در نواحی غزنین صحرا بیست آنجا مقام کردند ... و خلیج را مردمان به تصحیف خلیج خوانند^(۲۷). ازین تصریح مؤلف جهان نامه پیداست که دران زمان خلیجیان از قبایل ترکی بکلی علاحه بودند و التباس و تصحیفی بین کلمات خلیج و خلیج موجود بود.

(۳)

دلیل بسیار قدیمی که درین باره توان گفت اینست که در یکی از مدارک قدیمه، زبان پښتو (افغانی) را "لسان خلیجه" گفته اند و چون پښتو مخصوصاً زبان افغانیست، پس خلیج هم افغانیست. بدین تفصیل: کتابی خطی بفارسی فصیح مشتمل بر کرامات سلطان ملخی سرور^(۲۸) (در ملتان مشهور به "لك داتا" متوفا ۵۷۷ ق) و مدفون شاه کوت دیره غازی خان) موجود بود^(۲۹) که مؤلف آن معلوم نیست درین کتاب حکایتی از تاریخ غزنه تألیف ابو حامد الزاولی از امام حسن صغانی (متولد لاهور ۵۷۷ ق متوفا ۶۵۰ ق) منقولست و گوید: کابلانشاه "خنچل" که بقول یعقوبی در حدود (۱۶۳ ق) زندگی داشت^(۳۰) بیتی را به "لسان خلیجه" به لویک غزنه فرستاد.

چون این بیت را بنظر تحلیلی می‌نگریم، پښتوی بسیار قدیم است که آنرا "لسان خلیجه" گفته اند و معلومست که خلیجیان، پښتو زبان بوده اند، که همین افغانان غلجی کنونی باشند^(۳۱).

(۴)

فخرالدین مبارکشاه مشهور به فخر مدبر مؤلف آداب الحرب و کتب دیگر که تاریخ خود را مشتمل بر احوال هند در (۶۰۲ ق) نوشته لشکریان سلطان قطب الدین ایبک را عبارت از ترک و غوری و خراسانی و خلجی و هندی داند^(۳۲) و ازین هم بر می‌آید، که در اوایل قرن هفتم هجری ترک و خلجی دو قوم جداگانه بودند و اگر خلطی داشتندی هر آینه بذکر جداگانه هر یک در یک سطر نیاز نیفتادی.

(۵)

طوریکه گفتیم: منهای سراج که به امور خراسان و زابلستان بصیرتر، و خود وی ازین سرزمین است، بسا ملوک ترکی النسل افغانی هند را می‌شمارد، مگر ترکان را ترکی و خلیجیان را خلجی می‌نویسد.

(۶)

ضیاء برنی مؤرخ هند (حدود ۷۵۸ ق) در تاریخ فیروزشاهی فصل خاصی دارد برینکه شاهی در ترکان باشد، وی مینویسد: "ملك در خاندان سلطان بلبن بماند و بر قومی و اصلی دیگر نیفتد و از اصل ترکان نرود"^(۳۳). مگر هنگامیکه ملك جلال الدین خلجی بر تخت دهلی نشست باز گوید: "و ملك خلیجیان شهریان را بغایت دشوار نمود ... شریف و لشکری و بازاری ... حیران ماندندی و ایشان را عجب می‌نمود که خلیجیان چگونه بجای ترک بر تخت نشینند و پادشاهی از اصل ترکان در اصل دیگر رود"^(۳۴).

بنابر چنین تصریح مؤرخ معاصر، مؤرخان مابعد هند هم خلیجیان را افغانی شمرده اند^(۳۵). و محمد قاسم فرشته گوید: "پادشاهی از ترکان که غلامان سلاطین غور بودند، به سلاله خلیجیان انتقال یافت".

(۷)

تاعصر بابر مؤسس شاهی مغولیه هند، همین غلجیان کنونی حدود غزنه بنام خلجی افغان ذکر شده اند نه ترک. مثلاً خود بابر گوید: "در سنه (۹۱۳ ق) بتاخت الوس افغانان خلجی جنوب شرق غزنی سوار شد، صد هزار گوسپند و دیگر چیزها بدست سپاه افتاده و برگشتم"^(۳۶).

(۸)

در ادبیات خود مردم افغان خلیجیان هند را همین غلجی افغانی می شمردند، مثلاً خوشحال خان خټک شاعر معروف پښتو (متوفاً ۱۱۰۰ ق) در قصیده مطولی شاهان افغانی هند را می شمارد، و سلطان جلال الدین خلیجی (۶۸۹ - ۶۹۵ ق) را بصراحت غلجی ولایت شمرده و گوید:

بیا سلطان جلال الدین پر سریر کښیناست

چي په اصل کي غلجی د ولایت و^(۳۷)

یعنی "بعد از آن سلطان جلال الدین که اصلاً از خلیجیان ولایت بود بر سریر هند نشست". باصطلاح هندیان "ولایت" همین سرزمین افغانستان و خراسان بود، که در عصر انگلیس برلندن و انگلستان اطلاق گردید. ترک - ترک؟

اشباهی که درباره ترک بودن خلیجیان روی داده ناشی از دو علت است:

اول: این که ساکه ها و کوشانیان و هونان از ماوراء آمو بر باختر و تخارستان و اراضی جنوب هندوکش سرازیر شده و ایشان آریائیان بادیه نشین دارای فرهنگ مشابه ترکان التای و غرب چین بوده اند، و شاید مشترکات لسانی هم با ترکان داشته اند.

چون این مردم در سرزمین آریانه (افغانستان قدیم) با باشندگان سابق آن تاجیک و پښتون و غیره در آمیختند، و خلیجیان هم که از مردم قدیم افغانستان بودند، بنابراین شباهت و محشوریت از ایشان محسوب شده اند.

علت دوم اینست که در رسم الخط عربی همواره کلمه ترک را از نظر شهرتی که از اوایل عصر اسلامی نزد مؤرخان عربی زبان داشت بضمه اول تصور کردند، در حالیکه در بین خلیجیان افغانی در حوالی غزنه تاکنون طوائف غلجی پښتو زبان بنام ترک وجود دارند، و خلیجی یا غلجی را ترک نوشته اند (بفتحتین) اما بعلت نبودن اعراب و حروف آنرا از زمان قدیم و رواج رسم الخط عربی در قرن اول اسلامی ترک (به ضمه اول) خوانده و تصور کرده اند که مراد همان نژاد ترکیست. ولی غلجیان ترکی (بفتحتین) از قبایل معروف کوچی و گردنده افغانی اند، که عدد ایشان در همان دشت های غزنه که بقول ملحقات شاهنامه "زی هندوان راه داشت" تا پنجاه هزار میرسد و اکنون هم به وادیهای کنار سند و تخارستان در موسم زمستان کوچ کنند و دارای رمه های گوسفندان اند، ولی به پښتو سخن گویند و ممثل ثقافت افغانی اند و مانند سایر قبایل غلجی (خلجی) از اجزای اصیل افغان شمرده می شوند.

اکنون بعد از خواندن شرح گذشته توان گفت که خلیجیان افغانی پښتو زبان ترک (بفتحتین) بودند، نه ترک (بضمه اول) و این التباس کلمتین از اوایل عصر اسلامی و رواج رسم الخط عربی روی داده است.

در اثر امتزاج افغانان خلیجی با ترکان مقتدر اهل دربار در سفر و حضر، نامهای ترکی و آداب و رسوم و البسه ایشان بین افغانان رواج یافت و بسا کلمات ترکی از زمان قبل از اسلام و بعد آن بزبان افغانی در آمیخت، مانند اولس (ملت) خان (سردار)، جرگه (مجلس)، کوک (نواختن)، توغ (بیرق)، و غیره و ازینروست که خلط و التباس در رسم الخط ترک و ترک نیز روی داد، در حالیکه در رسم الخط متأخر یونانی ترک بدو فتحه نیز مضبوطست و ما می بینیم که در خراسان و دامنه های هندوکش بین سنه (۶۵۱ تا ۷۰۹ م) حکمرانانی بنام نیزک نام برده می شوند که از شمال کابل تا بادغیس و مرو در مقابل حمله های عرب پایداری دراند و بر مسکوکات این حکمرانان در پهلوی نیزکی ملکا Nyckymilka منقور است که مؤرخان ایشانرا ترک شمرده اند ولی برین مسکوکات بانامهای این حکمرانان بخط یونانی شاه ترک نیسگه Shah(o)JarakaNisaga با دو فتحه کلمه ترکه دیده می شود^(۳۸) که شباهت تام حرکی با نام ترک افغانی دارد.

در پایان این مقاله باید یاد آوری کرد که محمود بن حسین کاشغری دانشمند قدیم ترک شناس (۴۶۶ ق)

برای خلج وجه تسمیه خاصی آورده که گویا در جنگهای سمرقندیان با اسکندر، فقط (۲۲) تن از مردم ترك باقی ماندند و ایشان با خانواده خود بطور رجاله (یارحاله) یعنی کوچی پیاده گشت و گذاری داشتند، تا که با دو تن خانه بدوش برخوردند و ازیشان استشاره کردند و در جواب شنیدند:

"سکندر مرد گذرنده است و بالاخر ازینجا می رود و درین کشور نمی پاید و تنها ما درینجا خواهیم بود". ایشان با شنیدن چنین پاسخ بترکی گفتند: "قال اج" یعنی باقی ماندند و توقف کردند. پس ازین به خلج مشهور گشتند و از اخلافشان دو قبیله خلجی بمیان آمدند. چون سیرت و روش ایشان به ترك می ماند، سکندر گفت: "ترکمان انذ" یعنی باترکان شبیه اند و بنابراین تاکنون ترکمان شمرده شده اند. تمام قبایل ترك (۲۲) تیره اند ولی دو قبیله خلجی خود را ترك نمی شمارند^(۳۹).

درین وجه تسمیه خلج و ترکمان که سکندر يك نفر فارسی زبان تصور شده رنگ افسانوی هویداست و بنیاد تاریخی ندارد. ولی این سخن بر اساس اسناد تاریخی روشن است که در قرن (۷ - ۸) بقایای حکمرانان کوشانی و هفتالی برین سرزمین حکم راندندی و شواهد موثوق تاریخی و لسانی دارد و بسا سنگ نوشته ها در دست است که این مطلب را ثابت میسازد و اختلاط و امتزاج ایشان نیز با پښتو زبانان اینجا طبیعی است. چون خود کوشانیان و هفتالیان برخی از عناصر فرهنگی و لسانی ترکی را باخود داشتند و تگینان تخارستان مدتها بر صفحات شمال و جنوب هندکش تا آغاز عصر اسلامی حکم رانده، و هم سرزمین زابلستان مسکن کنونی غلجیان، ناحیه مرکزی حکمرانی هفتالیان یعنی زابلشاهان بود، بنابراین امکان دارد که با خلجیان کوه نشین و کوچی زابل امتزاج کرده و همدرین مراحل اثرهای عمیق فرهنگی و لسانی را بریکدیگر وارد کرده باشد. برای مثال کلمه بگ Bag بمعنی خدا و شاه و بزرگ که در سنسکریت و اوستا نیز ریشه دارد و بر مسکوکات و سنگ نوشته های هخامنشیان و سامانیان و کوشانیان و هفتالیان بنظر می آید، در ترکی بشکل باگ Bag (بمعنی شاهنشاه و شاه)^(۴۰) دخیل بود، و از طرف دیگر در سنگ نوشته عصر هفتالی در جغتوی غزنه لقب ترکی الخ با نام شهزاده اینجا به خط شکسته یونانی دیده می شود که همان معنی باگ (بزرگ) را میدهد، و هم نامهای بعضی او خلجیان و افغانان دیگر گاهی ترکیست مانند قره قش (باز)، بلکا (حکیم)، سنقر (شاهین و غیره)^(۴۱).

برای درك جدائی خلجی = غلجی از ترکان این تصریح منهاج سراج دلیل محکمست: "... ملك خان هرات بغزنین رسیدند و لشکر بسیار از ترك و امرای غور و تاجیک و خلجی و عز بخدمت ایشان جمع شدند"^(۴۲). درینجا منهاج سراج ترك و خلجی را دو گروه علاحده شمرده که جوینی هم از وجود خلجیان در جنگ پروان و شکست لشکر جنگیز خبر داده است^(۴۳) و هم محمد بن علی حموی در جمله اعوان و لشکریان خوارزم شاه نام این قبیله قلجی نوشته است^(۴۴)، که تلفظ غربی کلمه غلجی = خلجی است.

نتیجه مخلص این مبحث چنین است:

خلجیان هند حکمرانان آنسرزمین از امیر خسرو و بعد ازو همین افغانان غلجی زابلستان افغانستانند، که نام اصلی ایشان در پښتو غرزی (کوهزاد) است و این کلمه به غلجی و خلجی ابدال یافته و در تاریخ افغانستان و هند و ایران دارای سوابق مهم تاریخیست که خلجیان در براعظم آسیا از مدت (۱۵) قرن بدینطرف از بنگال تا اصفهان در احداث وقایع تاریخی تأسیس شاهنشاهیها و انتقالات فرهنگی و لشکرکشی ها و نشر مدنیت دست داشته اند و امیر خسرو یکی از فرزندان عصر قدرت این طایفه است، که در حضرت دهلی بنیاد يك ثقافت هندی + اسلامی افغانی را استوار تر ساخته و آنرا صبغه هندی بر اساس ملیت هندوستانی داده است. اگر او را "طوطی هند" گفته اند بجاست زیرا وی در حیات و فرهنگ و رشته های اندیشه هندوستانی نیک

فرو رفت، ولی ادا و ترنم و نوای هزاردستان خراسانی را فراموش نکرد و از هر سطر آثارش بوی این سرزمین آید که خود گفت :

بسکه بیرون و درونم همگی دوست گرفت
بوی یوسف دم‌دار بازکنی پیره‌نم
من چو جان بدهم باید که بخون دیده
قصهٔ دوست نویسند دعای کفنم^(۴۵)

ماخذ

۱. وقایع شاهان پتهان ص ۷ طبع دهلی ۱۹۶۷ م.
۲. کیمبریج هستری آف اندیا ۳/۶۱.
۳. تاریخ فرشته ۱۶۲.
۴. قصر عارفان ۳۴۱ طبع لاهور ۱۹۶۵ م.
۵. تاریخ هندوستان ج ۹.
۶. طبقات ناصری ۲۲/۱ طبع ثانی حبیبی در کابل.
۷. اصطخری نیز، هیمن خلیج را در بلاد وادی هلمند ذکر کرده (ص ۲۴۵).
۸. معجم البلدان ۲/۳۸۱.
۹. در فراه تاکنون بقایای دژک کوهزاد بهمین نام معروفست.
۱۰. هندوستان در نظر پانینی از دکتر آگره واله، طبع پوهنتون لکهنو ۱۹۵۳ م.
۱۱. بنگرید تاریخ فرشته.
۱۲. منتخبات طبایع الحیوان ۱۸.
۱۳. طبقات ناصری ۱/۳۸۷.
۱۴. حدودالعالم ۶۴، که کلمهٔ خلیج در نسخهٔ خطی واحد آن باشتباه کاتب، خلخ نوشته و طبع شده است.
۱۵. طبقات ناصری ۴۲۲۱ بیعد.
۱۶. المسالك والممالك ۲۸.
۱۷. مسالك الممالك اصطخری ۲۴۵.
۱۸. تعلیقات مینارسکی بر حدودالعالم ۳۴۷ بحوالهٔ ایرانشهر مارکوارت ۲۵۱ بیعد.
۱۹. در اصل کنجینه غلط طبع شده که در بیهقی کپچی و در طبقات ناصری منهاج سراج کوچی است و عرب آنرا قفص ساخته اند. در ملحقات شاهنامه کوچ است، که اکنون هم در افغانستان کوچی گوئیم، و این کلمه از بقایای نام کوشی = کوشان قرن اول قبل المیلاد است.
۲۰. مفاتیح العلوم خوارزمی ۷۲.
۲۱. تاریخ یمینی ۲۶.
۲۲. الکامل ۸/۳۴۸ و ابن اثیر در الکامل ۷/۱۱۶ مینویسد که یعقوب لیث خلجیه و زابل را فتح کرد.
۲۳. تعلیقات مینارکی بر حدودالعالم ۳۴۸ طبع اکسفورد.
۲۴. در بیست کیلومتری شمال مغرب غزنه دریای کوچکی بنام افتاله جاریست که در بند سلطان افتد، و

- قلعه افتاله هم برکنار آن واقعست مربوط ناحیت جغتو که درین جا دو سنگ نوشته رسم الخط متأخر یونانی یکی تری رتنه بودائی و دیگری از جغتو شاه پور - و یماشاه یکی از شاهزادگان بقایای هفتلی است (رك : هفت کتیبه قدیم تألیف حبیبی ص ۱۱ ببعده طبع کابل ۱۳۴۸ ش).
۲۵. اولد پرشن تألیف کینت ۱۶۵ طبع امریکا، و سبک شناسی بهار ۲/۶۷.
۲۶. دیوان لغان الترك ۳/۳۰۷.
۲۷. جهان نامه ۷۳ به تصحیح کلمات خلیج و خلیج.
۲۸. برای شرح حال وی رك : خزینه الاصفیا ۲/۲۴۸ و آب کوثر تألیف شیخ اکرام بزبان اردو، ص ۹۱ ببعده.
۲۹. در سنه ۱۳۳۷ ش در کتابخانه خانقاه بازمحمد ختلانی قندهاری در ملیر کراچی دیده شد.
۳۰. تاریخ الیعقوبی ۳/۱۳۱.
۳۱. برای تشریح این مطلب رك : رساله پښتو و لویکان غزنه تألیف عبدالحی حبیبی طبع کابل ۱۳۴۱ ش.
۳۲. مقدمه تاریخ مبارکشاه ۲۳ طبع لندن ۱۹۲۷ م.
۳۳. تاریخ فیروزشاهی از ضیاء برنی ۱۷۰ طبع کلکته.
۳۴. همین کتاب ۱۷۳ - ۱۷۶.
۳۵. تذکره بهادران اسلام ۲/۳۱ طبع هند.
۳۶. ترک بابر ۱۲۸ طبع بمبئی.
۳۷. کلیات خوشحال خان خټک ۶۶۹، طبع حبیبی در قندهار ۱۳۱۷ ش.
۳۸. ر، گیرشمن : خیونیا یا هفتالیتها ۲۳ طبع قاهره ۱۹۴۸ م.
۳۹. دیوان لغات الترك ۳/۳۰۷ طبع استانبول.
۴۰. همین کتاب ۳/۱۱۶.
۴۱. در طبقات ناصری قسمت ملوک خلجیه و ملوک شمسیه دیده شود.
۴۲. طبقات ناصری ۲/۱۱۷ طبع حبیبی، کابل ۱۳۴۳ ش.
۴۳. جهانکشای جوینی ۲/۱۹۴.
۴۴. تاریخ المنصوری ۱۴۰ طبع اکادیمی علوم مسکو.
۴۵. د بلخی امیر خسرو مجلس، د بلخی امیر خسرو د علمی او ادبی مقام د یادونی په مناسبت، ۱۳۵۴ ل کال، د بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه، کابل - ۷۳ - ۹۰ مخونه.